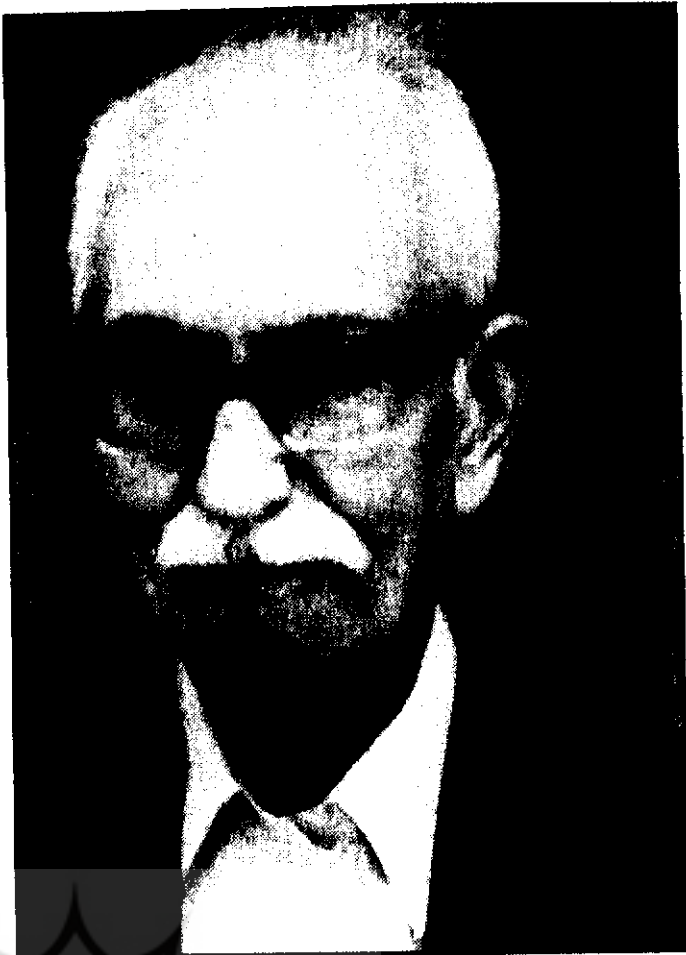


سه ماه و نیم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یعنی در ۱۴ آذرماه ۱۳۳۲ (مطابق با ۱۵ دسامبر ۱۹۵۳) اعلامیه تجدید روابط سیاسی میان انگلستان و ایران در یک زمان در لندن و تهران انتشار یافت. متن اعلامیه را ایدن نوشته و توسط هندرسن سفیر آمریکا در تهران برای زاهدی فرستاده بود. نسخه دیگر اعلامیه را هم وزیر مختار سوییس به عبدالله انتظام که وزارت خارجه دولت زاهدی را بر عهده داشت داده بود. به روایت هندرسن انتظام پس از خواندن آن، اظهار اوقات تلخی کرده بود. اما هر چه بود همان متن در جلسه ۹ آذر هیأت دولت ایران، بی هیچ کم و زیاد، به تصویب رسید.

راه حلی که امریکاییها برای حل مسئله نفت ایران در نظر داشتند تشکیل کنسرسیومی از هفت شرکت بزرگ بین‌المللی بود و حال آنکه شرکت نفت انگلیس و ایران، پس از پیروزی کودتا مصرانه اعاده وضع سابق را می‌خواست و دلیلی نمی‌دید که دیگران را بر سر سفره نفت ایران راه دهد. اما امریکا راه درازی پیموده بود. روزی که بریتانیا قصد اعزام نیرو و اشغال آبادان را داشت امریکا به مخالفت برخاست و دولت کارگری اتلی در برابر امریکا سپر انداخت و از توسل به قوه قهریه منصرف گردید و بناچار راه مذاکره را پیش گرفت. اما فضای مذاکره از هر دو جانب مملو از اکراه و نفرت بود. کاری که مصدق کرد سیلی زدن به روی بریتانیا بود که در فردای جنگ جهانی هنوز

باد امپراتوری در دماغش فرو نشسته بود. بریتانیای کبیر هیمنه و اعتبار جهانی خود را جریحه دار می‌دید و قبول مذاکره با مصدق را نوعی وهن و بی‌آبرویی تلقی می‌کرد. نظری به تعبیرات تمسخرآمیز و تصویر مستهجنی که در اسناد داخلی دولتمردان بریتانیا نسبت به مصدق انعکاس دارد عمق این نفرت و کینه را به خوبی نمایان می‌سازد. در این طرف منازعه هم القاب و تعبیراتی چون «شرکت سابق غاصب غارتگر» به مثابه ترجیع‌بندی در سخنرانی‌ها و نوشته‌های رسمی تکرار می‌شد و ادبیات شایع یک نفس از مبارزه بی‌امان با استعمار غدار جهانخوار دم می‌زد و بازار تکفیر سیاسی به شدت داغ بود و زمینه مساعدی برای تفاهم و کنار آمدن وجود نداشت.

در طول مدتی که مصدق بر سر کار بود بریتانیا در واقع دو نوع سیاست را دنبال می‌کرد؛ اول سیاست ظاهری مبتنی بر مذاکره یعنی سیاستی رسمی و علنی که با اکراه و بی‌میلی آن را ادامه می‌داد و دیگر سیاست باطنی که هدف آن براندازی دولت مصدق بود و با جدیت و اشتیاق تمام پی‌گیری می‌شد. جو حاکم در هر دو طرف منازعه امکان‌نگرشی واقع‌بینانه را نمی‌داد. از طرفی ساختار موجود صنعت جهانی نفت و امکانات بالفعل تحرکات در شطرنج قدرتهای بزرگ جهانی میدان نمی‌داد که ملی شدن نفت ایران در ابعاد مورد نظر مصدق عملی گردد و ایران را از ثمرات و نتایج دلخواه آن برخوردار گرداند و از طرف دیگر نیز خواسته زعمای بریتانیا یعنی اعاده وضع سابق و برگشت سلطه انحصاری بر نفت ایران در شرایط و اوضاع واحوال آن روز دعائی نامستجاب بود. انگیزه اصلی آن سیاست براندازی که اشاره کردیم انتقام‌گیری و تشفی خاطر و در واقع دفاعی مذبحخانه از حیثیت بین‌المللی یک امپراتوری در حال غروب بود که پس از جنگ جهانی دوم و از دست دادن هندوستان قدم به قدم از قله‌های قدرت مجبور به عقب‌نشینی شده بود و در آن شرایط بیش از هر زمان دیگر نیازمند آن بود که حفظ ظاهر کند و خود را از تک و تا نیندازند. بریتانیا در اجرای سیاست براندازی بر دو محور حرکت می‌کرد. محور اول تحرکاتی در صحنه بین‌المللی بود که به منظور تنگ‌تر کردن حلقه محاصره برگرد ایران و سلب امکانات راه‌اندازی و فروش نفت از دولت مصدق انجام می‌گرفت. اقداماتی از قبیل شکایت به دادگاه جهانی لاهه و شورای امنیت و توقیف محموله‌های نفتی در بنادر عدن و ایتالیا و ژاپون از مظاهر عمده این تحرکات بود. محور دوم سیاست براندازی در صحنه داخل ایران بود و آن شامل کلیه فعالیت‌هایی می‌شد که به منظور ساقط کردن حکومت مصدق چه از راه تجهیز مجلس به مخالفت با وی و یا تشویق شاه به خلع او یا تحریک عوامل مؤثر دیگر از ارباب جراید و رؤسای



● دکتر محمدعلی موحد

عشایر و امرای ارتش و سردسته‌های اوباش و یا پراکندن شایعات و غیره انجام می‌گرفت و ادامه همین فعالیتهای بود که در نهایت با طرح نقشه کودتا و اجرای آن از سوی سازمان سیا آمریکا به هدف نشست.

گفتیم که شرکت نفت انگلیس و ایران پس از پیروزی کودتا بر اعاده حقوق خود پای می‌فشرد. رئیس سرسخت و پرمدعای شرکت بر آن بود که حالا که مصدق ورافتاده و مانع برطرف شده است، دولت‌ها - یعنی آمریکا و انگلیس - باید خود را کنار بکشند و بگذارند تا آن شرکت مستقیماً با ایران وارد مذاکره شود و مسائل فیما بین را حل و فصل کند. دولتمردان بریتانیا می‌دانستند که این امر نشدنی است. کودتا به رهبری آمریکا انجام پذیرفته بود. حل و فصل مسئله نفت هم جز به رهبری آمریکا مبسر نمی‌شد. شرکت نفت انگلیس و ایران می‌بایست به این واقعیت گردن نهد و از اینکه دیگرانی را هم بر سر خوان نفت ایران می‌بیند عصبانی نشود. امریکایی‌ها می‌گفتند اصلاً کسی در ایران حاضر نیست که با شرکت سابق به مذاکره بنشیند. درست است که کودتایی شده و مصدق را بازداشت کرده‌اند اما افکار او هنوز در ایران حکومت می‌کند. اگر مردم ببینند که همان شرکت سابق برگشته بلوا می‌شود و کاسه و کوزه یک باره می‌شکند. این‌ها استدلال‌های رسمی بود که نمایندگان آمریکا و انگلیس در برابر هم داشتند. اما در هر حال دولتمردان



Sir Denis Wright, Tehran, January 1954

انگلیس نمی‌توانستند موضع بسیار سرسختانه شرکتی را که طرف اصلی منازعه بود نادیده بگیرند. بنابراین گفتند پیش از آن که قول و قرار در این باره قطعیت یابد نخست روابط سیاسی میان ایران و بریتانیا تجدید شود و نمایندگان رسمی بریتانیا به تهران بروند و ارزیابی خود را از اوضاع ایران گزارش کنند تا افکار عمومی بریتانیا در جریان رسمی اوضاع قرار گیرد و چنین بود که ده روز بعد از انتشار اعلامیه تجدید روابط دنیس رایت که ریاست اداره روابط اقتصادی وزارت خارجه را داشت به سمت کاردار سفارت بریتانیا در ایران برگزیده شد اما ورود وی به تهران تا ۲۱ دسامبر به تأخیر افتاد و آن روز مصادف بود با اعلام رأی دادگاه نظامی بدوی که مصدق را محاکمه می‌کرد. آن روز در جلسه دادگاه که دادرسان برای صدور رأی به مشورت نشستند، نامه‌ای به امضای وزیر دربار حسین علا در دادگاه مطرح گردید بدین مضمون که اعلیحضرت شاه به پاس خدماتی که دکتر مصدق در سال اول نخست وزیری خود انجام داده بود «از آنچه نسبت به معظم‌له گذشته است صرف نظر فرموده‌اند.» نامه شاه را در دادگاه خواندند و مصدق در واکنش به آن گفت: «من نه خیانتی به شاه کرده‌ام و نه خیانتی به مملکت. من نه احتیاج به صرف نظر نمودن شاهنشاه دارم و نه احتیاج به عفو. آنچه عدالت حکم می‌کند باید طبق آن با در نظر گرفتن خدا و وجدان خود حکم بدهید.»

دنیس رایت دو بار در تهران مأموریت داشت، بار اول در ۱۹۵۳ بود که به عنوان کاردار سفارت به ایران آمد و تا ۱۹۵۵ در همان سمت باقی ماند و بار دوم در ۱۹۶۳ بود که این بار به عنوان سفیر، در دوره صدارت اسدالله علم، به تهران آمد و تا ۱۹۷۱ به کار خود ادامه داد. میان آن دو مأموریت هشت سال فاصله بود، این مأموریت دوم نیز با ایامی پرماجرا در ایران مصادف گردید. بیست سال بعد، در ۱۳ ژوئن ۱۹۹۱ دنیس رایت در یک سخنرانی که در جلسه سالانه انجمن سلطنتی امور آسیائی داشت خاطراتی را از هر دو مأموریت بر زبان آورد و ما در این مقاله از نکات مهم آن یاد می‌کنیم.

گفتیم که دنیس رایت حکم انتصاب خود به کارداری سفارت بریتانیا در ایران را دو روز پس از اعلامیه تجدید روابط یعنی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ دریافت کرد اما حرکت او به تهران تا ۲۱ دسامبر ۱۹۵۳ (۳۰ آذرماه ۱۳۳۲) به تأخیر افتاد. علت این تأخیر را وی در سخنرانی خود توضیح می‌دهد: کارمندان سفارت که می‌بایست همراه کاردار به تهران بروند از چندی پیش مشخص شده بودند و فهرست اسامی آنان توسط سفارت سوئیس در اختیار وزارت خارجه ایران قرار داده شده بود. ناگهان از تهران خبر رسید که موافقت با آن فهرست مانع قانونی دارد چرا که چهار نفر از برجسته‌ترین آنان کسانی بودند که

سابقه مأموریت در ایران داشتند و وزارت خارجه بر حسب مقرراتی که در زمان دکتر مصدق ابلاغ شده بود نمی توانست با ورود آنان موافقت کند. از این قرار بریتانیا یک بار دیگر خود را در مواجهه با دکتر مصدق می یافت. شگفتا او خود در بازداشت بود اما مقرراتی که وضع کرده بود هنوز بر روابط بریتانیا و دولت کودتا حکومت می کرد. چه می بایست کرد؟ آیا می بایست در قدم اول تسلیم شد و به شرایطی که دکتر مصدق مقرر کرده بود گردن نهاد؟ نخست وزیر (چرچیل) و وزیر خارجه (ایدن) هر دو برای ملاقات با آیزنهاور به برمودا رفته بودند، چاره ای نبود جز اینکه صبر کنند تا آنها از سفر بازگردند. دنیس رایت به محض بازگشت ایدن به دیدن او رفت و مشکل را با او در میان نهاد و سرانجام یکی از چهار تن را که سابقه در بخش بازرگانی سفارت داشت نگاه داشتند و سه نفر دیگر را عوض کردند. بدینگونه مسئله با انعطافی که از سوی بریتانیا نشان داده شد حل گردید.

دنیس رایت در این سخنرانی از مشکل دیگری هم که بلافاصله بعد از ورود به تهران خود را با آن مواجه یافته بود سخن گفت و آن گرفتاری با شاه بود. دنیس رایت می گوید چون به تهران رسیدم شاه به وسیله سفارت سوئیس پیغام فرستاده بود که دو نفر نماینده از سوی او به ملاقات من خواهند آمد. فرستادگان شاه بار اول در ۲۲ دسامبر یعنی فردای روزی که من به تهران رسیدم و بار دوم روز کریسمس به دیدن من آمدند و هر بار اصرار داشتند که من پیشنهاد نفت را بوسیله آنها - و نه از طریق وزیر خارجه - مستقیماً به اطلاع شاه برسانم. شاه آن روزها اطلاع زیادی درباره نفت نداشت و خیال می کرد که نسخه قرارداد نفت توی جیب من است و می خواست پیش از دیگران آن را به دست آورد و به حساب خود بگذارد. فرستادگان شاه بسیار از زاهدی بد می گفتند و نیز علاقه مند بودند بدانند بریتانیا چه نظری دارد اگر شاه بخواهد حسین علا را از وزارت دربار برکنار کند. دنیس رایت می گوید به آنان گفتم مأموریت من صرفاً بررسی امکانات حل مسئله نفت است و برای مذاکره نیامده ام. همین قدر می توانم بگویم که هر راه حلی در نظر گرفته شود باید اولاً متضمن پرداخت خسارت عادلانه به شرکت نفت انگلیس و ایران باشد و ثانیاً نباید ایران را در وضعیتی بهتر از سایر تولیدکنندگان نفت قرار دهد. من با کمال میل شاه را در جریان خواهم گذاشت اما نمی خواهم که چیزی از نظر وزارت خارجه مخفی بماند. راجع به تعویض یا عدم تعویض وزیر دربار (حسین علا) هم گفتم که این امر مربوط به خود شاه است و دولت بریتانیا نظری درباره آن ندارد.

دنیس رایت می گوید آن روزها کسی در وزارت امور خارجه بریتانیا روی شاه زیاد



● در ورودی سازمان ملل - انتظام زیر بغل دکتر مصدق را گرفته و دین آچن وزیر خارجه آمریکا و خبرنگاران دیده می شود.

حساب نمی‌کرد چه او در برابر مصدق ضعف زیاد از خود نشان داده بود. من گزارش ماقع را فوراً به لندن فرستادم و طی تلگرافی از شخص ایدن اجازه خواستم تا ماجرا را با وزیر خارجه ایران عبدالله انتظام در میان بگذارم. ایدن با پیشنهاد من موافقت کرد و من داستان را به انتظام گفتم و اطمینان دادم که در آینده نیز معامله‌ای با شاه از بالای سر او انجام نخواهم داد. شاه را این بی‌اعتنائی بسیار گران آمد و سبب بروز شایعاتی گردید از این قبیل که شاه بر من غضب کرده و اجازه شرفیابی نداده است، اما چنین خبری حقیقت نداشت. شاه در واقع خشم خود را فروخورد و روابط دوستانه - و البته شکننده - من با او تا آخرین روز مأموریتم به عنوان سفیر در تهران ادامه یافت.

دنیس رایت می‌گوید فرستادگان شاه هر دو سابقه ارتباط با سفارت انگلیس داشتند و من در طول مدت دو مأموریتی که در تهران داشتم کوشش بسیار کردم تا پای این قبیل اشخاص را قطع کنم. این انگلوفیل‌های حرفه‌ای که نان ارتباط با پشت دیوارهای مرموز سفارت انگلیس را می‌خوردند نفوذ و قدرتی را به ما نسبت می‌دادند که ما در واقع فاقد آن بودیم.

دنیس رایت می‌گوید دولت چرچیل البته به این واقعیت واقف بود که برگشت شرکت نفت انگلیس و ایران به ایران و قرار گرفتن آن در موقعیتی که پیش از ملی شدن نفت داشت امکان‌پذیر نخواهد بود. لندن و واشنگتن هر دو به این نتیجه رسیده بودند که بهترین راه حل برای نفت ایران تشکیل کنسرسیومی از شرکتهای انگلیسی، هلندی، فرانسوی و امریکایی است اما هیئت دولت بریتانیا پیش از آنکه تصمیمی رسمی در این باره بگیرد گزارشی دست اول از اوضاع ایران لازم داشت و من که مأموریت تهیه چنین گزارشی بودم طی دو هفته اول پس از ورود به تهران با عده کثیری از مقامات ایرانی و دیپلماتهای خارجی صحبت کردم و سرانجام در ۷ ژانویه ۱۹۵۴ گزارشی تلگرافی به لندن فرستادم و اظهار نظر کردم که امیدی برای بازگشت شرکت نفت انگلیس و ایران به وضع سابق نیست و هر گونه کوششی در این راه بی‌فایده خواهد بود و لذا باید با تشکیل کنسرسیوم موافقت کرد به شرط آنکه شرکت نفت انگلیس و ایران سهم عمده‌ای در آن داشته باشد.

این نتیجه‌گیری مورد قبول دولت قرار گرفت و شرکت نفت انگلیس و ایران هم راهی جز تسلیم نداشت. مذاکرات نفت در دو جبهه موازی شروع شد و دو تا سه ماه ادامه پیدا کرد. در یک جبهه نمایندگان کمپانیهای عضو کنسرسیوم بودند که رئیس امریکایی شرکت استاندارد اویل نیوجرسی با کمک رئیس هلندی شرکت شل و یکی از مدیران



● سفیر انگلیس با هندرسن سفیر آمریکا در مذاکره با دکتر مصدق درباره نفت.

شرکت نفت انگلیس و ایران رهبری آنها را بر عهده داشتند و در جبهه دیگر نمایندگان دولت بریتانیا بودند و سر راجر استیونس سفیر بریتانیا که در اواسط ماه فوریه به تهران رسیده بود شخصاً آنها را سرپرستی می کرد. ریاست مذاکره کنندگان ایرانی در هر دو بخش با دکتر علی امینی بود. وظیفه هیئت اول تنظیم قرارداد اصلی بود که می بایست در آینده بر طبق آن عمل شود و وظیفه هیئت دوم توافق بر سر مسئله غرامتی بود که می بایست از سوی دولت ایران به بریتانیا پرداخت شود.

دنيس رایت می گوید پس از آن برخورد اولیه شاه خود را از مذاکرات کنار کشید و سکوت اختیار کرد تا در مراحل آخر پشتیبانی خود را از طرح تشکیل کنسرسیوم اعلام نمود.

مسئله مهم دیگر که در آن زمان مطرح بود الحاق ایران به پیمان بغداد بود که در اکتبر ۱۹۵۵ اتفاق افتاد. شاه حتی پیش از حل مسئله نفت خواستار کمک ما برای تجهیز قوای نظامی ایران بود و در این باره فشار وارد می آورد و آنگاه که عراق و پاکستان و ترکیه پیمان بغداد را امضا کردند بر فشار و اصرار خود افزود. او پیوستن به این پیمان را وسیله ای برای دریافت تجهیزات نظامی می دانست. ولی ما (دولتمردان بریتانیایی)، در تهران و لندن، بر آن بودیم که ثبات سیاسی و اقتصادی بسیار مهم تر از ساز و برگ نظامی است و

فکر می‌کردیم که مردم ایران عضویت در پیمان بغداد را خوش نمی‌دارند و این امر سبب می‌شود که تزلزل در جبهه داخلی بیشتر شود و در نهایت پاسخ ما آن بود که البته موافقیم ایران روزی به این پیمان ملحق شود اما تصمیم درباره وقت آن را به خود شاه واگذار می‌کنیم و «امریکایی‌ها هم که در آغاز امر مشوق شاه در این امر بودند با ما هماواز گشتند و تا اوت ۱۹۵۵ ما به یک صدا سخن می‌گفتیم».

این تاریخ مورد اشاره دنیس رایت تاریخ امضای قرارداد کنسرسیون است. دنیس رایت می‌گوید دو ماه پس از این تاریخ ایران به پیمان بغداد ملحق شد و این تصمیم مطلقاً از خود شاه بود. بایار رئیس جمهور ترکیه در اواسط سپتامبر همراه وزیر خارجه پرجوش و خروش خود «زورلو» به تهران آمد و او مشوق شاه در اتخاذ این تصمیم بود. بدینگونه دنیس رایت می‌کوشد تا بریتانیا و امریکا را از دخالت در این تصمیم‌گیری تبرئه کند.

دنیس رایت می‌گوید ایرانیان از شاه گرفته تا مردم عادی، در شگفت بودند که چگونه ممکن است بریتانیا و امریکا به یکصدا سخن بگویند و سیاستی منطبق بر هم داشته باشند. ما در سفارت انگلیس هشدارهایی از عناصر انگلوفیل دریافت می‌کردیم که ما را از توطئه‌های امریکاییها برحذر می‌داشتند از این قبیل که می‌خواهند انتخابات را در اختیار خود بگیرند، نخست وزیر آدم آنها است... به سفارت امریکا هم هشدارهایی در جهت معکوس داده می‌شد که نخست وزیر توی دست انگلیسها است. دنیس رایت می‌گوید ما در سفارتخانه‌ها این اطلاعات را مبادله می‌کردیم و می‌کوشیدیم تا مطبوعات تهران و شاه و مردم را متقاعد سازیم که قضیه از این قرار نیست.



راجع به این قسمت از سخنان دنیس رایت که مربوط به ماجراهای دور اول مأموریت او به عنوان کاردار سفارت انگلیس در تهران است چند نکته زیر را متذکر می‌شویم:

الف. دنیس رایت از دو نفر نماینده شاه که فردای ورود او به تهران به ملاقاتش رفته بودند یاد می‌کند. شاه خیال می‌کرد که دنیس رایت قراردادی را که باید درباره نفت امضا شود با خود آورده است و می‌خواست نسخه آن را پیش از آنکه به دولت داده شود به دست آورد. شاه بر آن بود که مسائل مهم مملکتی - که نفت در رأس آنها قرار داشت - باید با خود او در میان گذاشته شود. در آن زمان امریکا و بریتانیا اعتماد کافی به شاه نداشتند و با این نظر او مخالفت می‌ورزیدند. زاهدی نیز زیر بار این ترتیب که امور کشور از بالاسر دولت با شخص شاه حل و فصل شود نمی‌رفت. ماجرا را من خود از عبدالله انتظام که در کابینه زاهدی مسؤولیت وزارت امور خارجه را بر عهده داشت شنیده بودم. سفیر امریکا نیز در گزارش به واشنگتن از این داستان یاد کرده است. اگرچه او و دنیس



● دکتر مصدق و ترومن قبل از آغاز مذاکرات

رایت نام نمایندگان شاه را افشا نکرده‌اند، اما خود زاهدی در ملاقات با تمدن الملک سجادی از نام آنها پرده برداشته و گفته است که آن دو نفر ارنست پرون و بهرام شاه‌رخ بوده‌اند. برای تفصیل داستان به صفحات ۱۳۴، ۱۳۹ و ۴۲۷ جلد سوم خواب آشفته نفت (از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط زاهدی) مراجعه شود.

ب. دنیس رایت راست می‌گوید که بریتانیا در آن زمان با پیوستن ایران به پیمان دفاعی منطقه‌ای مخالفت می‌ورزید. این گفته حقیقت دارد. اما دنیس رایت می‌خواهد این مخالفت را توجیه بکند و چنین وانمود می‌کند که آن یک مخالفت اصولی بوده چرا که «ثبات سیاسی و اقتصادی بسیار مهم‌تر از ساز و برگ نظامی است و افکار عمومی نیز در ایران با درگیری در دسته‌بندی‌های نظامی بر ضد شوروی موافق نبود». حقیقت این است که سیاستمداران بریتانیا از این نظر با پیوستن ایران به برنامه‌های دفاع منطقه‌ای مخالفت می‌نمودند که برخی از مناطق ایران را اصلاً غیرقابل دفاع می‌دانستند و بر آن بودند که اگر شوروی بخواهد واقعاً به ایران حمله کند راه حلی نظیر آنچه در ۱۹۰۷ میان بریتانیا و روسیه تزاری توافق شده بود مناسب‌تر خواهد بود. بدین شرح که شمال را به روس‌ها بدهند و جنوب در اختیار بریتانیا باشد.^۱ انگلستان از آن بیم داشت که طرح موضوع

۱. خواب آشفته نفت، جلد سوم، ص ۹۰.

پیمان دفاعی منطقه‌ای «درخواست تضمین رسمی مرزهای ایران» را در میان بکشد.^(۱) فراموش نکنیم که در آن زمان آمریکا در منطقه خلیج فارس حضور نظامی نداشت و دفاع از منافع جهان غرب در این قسمت از جهان بر عهده نیروهای انگلیسی بود. وزارت امور خارجه آمریکا در نامه مورخ ۹ مارس ۱۹۵۴ به سفیر آمریکا در تهران صراحت لازم در این باره دارد: «بریتانیا می‌ترسد که مبادا ایران در مسائل دفاعی تا آنجا پیش رود که برای انگلستان مشکل ایجاد کند. انگلستان یک رشته تعهدات قراردادی در مقابل کشورهای خاورمیانه دارد و با توجه به محدودیت توانایی‌های ایران نمی‌خواهد زیر بار وضعیتی برود که آن تعهدات شامل ایران هم بشود.»^(۲) وزارت امور خارجه آمریکا به تعهدات موجود انگلستان در قبال اردن و عراق اشاره می‌کند و همچنین از تعهداتی که انگلستان در برابر پاکستان به لحاظ عضویت آن کشور در کامن‌ولت (کشورهای مشترک المنافع) دارد نام می‌برد و به مخالفت انگلستان با هر عهدنامه یا پیمان رسمی که مسئله «تضمین امنیت» کشور دیگری را دربر داشته باشد تأکید می‌گذارد. این بود دلیل اصلی مخالفت بریتانیا با پیوستن ایران به پیمان دفاعی منطقه‌ای و آن یکی از اختلافات اصولی بریتانیا و آمریکا بود چرا که آمریکا برخلاف بریتانیا از دست دادن ایران را مصیبتی برای غرب تلقی می‌کرد و ایران را به مثابه سدّی در برابر عملیات شوروی می‌دانست و بر آن بود که این سد باید تقویت شود تا شوروی نتواند از راه ایران، ترکیه را دور بزند و به کانال سوئز حمله‌ور شود و یا نواحی نفت خیز خلیج فارس را در اشغال خود درآورد. گذشته از این ملاحظات دفاعی در صورتی هم که غرب می‌خواست در مقام تهاجم نظامی برآید ایران از نظر موقعیت جغرافیایی مبدأ مناسبی برای آن گونه عملیات تلقی می‌شد.

سند شماره ۵۴۰۲ مورخ دوم ژانویه ۱۹۵۴ شورای امنیت ملی آمریکا این نظر آمریکا را کاملاً روشن می‌کند. به حکایت این سند در ایران می‌بایستی یک حکومت هوادار غرب بر سر کار باشد و ایران به لحاظ اقتصادی از محل درآمد نفت خود تقویت شود تا بتواند «در ظرف یکی دو سال آینده در مسیر پیمان‌های امنیت منطقه‌ای گام بردارد.»^(۳) در این سند تصریح شده بود که «برنامه تقویت ارتش ایران باید متکی بر نقشه‌های دفاعی منطقه‌ای در مشارکت با همسایگان باشد.»^(۴) و نیز تأکید شده بود که از جمله هدف‌های مهم کمک‌های نظامی «تشویق ایران جهت الحاق به پیمان دفاعی منطقه‌ای در

۲. همان، ص ۹۳.

۱. همان، ص ۹۲.

۴. همان، ص ۸۱.

۳. همان، ص ۸۰.

خاورمیانه»^۱ خواهد بود.

این ملاحظات استراتژیک امریکا حتی پیش از کودتا برای دکتر مصدق روشن بود. مهندس حسینی در یادداشت مورخ ۲۱ تیرماه ۱۳۳۲ از قول دکتر مصدق آورده است که: «مجلس طبق نقشه خارجیان، اگر حالا نباشد یک ماه دیگر با یک رأی غافلگیری وقتی مقدمات مهیا شد دولت را ساقط می‌کند... تمام این‌ها زمینه اتفاق آنها برای برداشتن دولتی است که حاضر نیست جزو بلوک غربی شود و آنها اساس سیاست شان بودن ایران جزو بلوک غربی است. امری که به ضرر ایران است.»^۲

در هر حال اگر انگلستان سبب شد که امریکا از سرعت در تعقیب این هدف بکاهد و بنابراین در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۵۴ به هندرسن ابلاغ شد که «حالا زود است که ایران برای پیوستن به پیمان‌های دفاع منطقه‌ای زیر فشار قرار بگیرد اما شما می‌توانید در مذاکره با شاه علاقه امریکا را به این امر برای او روشن گردانید.»^۳ و چنین بود که انجام امر یکی دو سال در عهده تعویق افتاد و در نهایت لایحه الحاق ایران به پیمان همکاری ترکیه و عراق که کشورهای پاکستان و انگلستان هم در آن عضویت داشتند در مهرماه سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵) به تصویب هر دو مجلس سنا و شورا رسید.

۲. خواب آشفته نفت، جلد دوم، ص ۸۴۷

۱. همان، ص ۸۳

۳. همان، ص ۸۸